

Have you ever felt like

تا حالا حس کردی که

this is isn't you?

این تو نیستی؟

You are doing it, but...

داری اون کار رو میکنی اما...

it's just not like you.

شبیه تو نیست.

Have you ever wondered,

تا حالا از خودت پرسیدی

what am I doing?

که من دارم چیکار میکنم؟

What is this?

این چیه؟

Since when am I interested in this?

از کی بهش علاقمندم؟

I like it,

ازش خوشم میاد

it feels good, but...

حس خوبی داره، ولی...

wait,

صبر کن

it's not even my cat.

این که اصلا گربه‌ی من نیست.

Whose cat is this?

گربه‌ی کیه؟

Have you ever thought

تا حالا فکر کردی

why on earth you're friends with this person?

که آخه چرا با این آدم دوستی؟

Why are they in your life?

چرا اون تو زندگیت هست؟

Why don't you just cut it?

چرا اون رابطه رو تمومش نمیکنی؟

Have you ever felt like you are enjoying

تا حالا حس کردی که داری

what you are eating

از چیزی که میخوری لذت میبری

but you suddenly realize you just hate it?

ولی یهو متوجه بشی که ازش بدت میاد؟

You never liked it.

هیچ وقت دوستش نداشتی.

Never.

هیچ وقت.

And this face,

و این صورت

I can't recognize myself anymore.

من دیگه نمیتونم خودم رو بشناسم.

I hate it.

ازش متنفرم.

Is this ...

این...

is this really me?

این واقعا منم؟

Every day, I feel this way.

هر روز همین حس رو دارم.

Can't wrap my mind around even

حتی نمیتونم یه دلیل منطقی

one logical reason

برای این پیدا کنم

why I'm doing what I'm doing.

که چرا دارم این کارها رو انجام میدم.

I do stuff in an enthusiastic way,

من کارها رو مشتاقانه انجام میدم

so passionately,

خیلی با اشتیاق

then wonder why?

بعد متعجب میشم که چرا؟

This is not what I typically do!

این اون کاری نیست که معمولاً انجام میدم!

This is not ....even my life.

این حتی ...زندگی من نیست.

Who is this?

این کیه؟

This is not me!

این من نیستم!

But every night, I go to sleep,

اما هرشب با این فکر میرم بخوابم

thinking it's fine.

که اشکال نداره.

Sooner or later,

دیر یا زود

it all is going to be over.

همه چیز تمام میشه.

Hey

هی

Are you watching this?

داری نگاه میکنی؟

I'm trapped in this body and I can't get out,

من تو این بدن گیر افتادم و نمیتونم بیرون بیام

please, for God's sake, help me,

لطفا، توروخدا، کمک کن

it's not my body!

این بدن من نیست!

please help me!

لطفا کمک کن!

And every day that I wake up,

و هر روز که بیدار میشم

it seems like a new day.

به نظر روز جدیدی میاد!

It feels like a victory,

مثل یه پیروزیه

like I defeated something in me!

انگار یه نفر رو درون خودم شکست دادم!

I made it

موفق شدم

and now I have to be grateful.

و الان باید سپاسگزار باشم.

Because I mean,

چون، یعنی

what else can I do about it?

مگه دیگه چه کاری میتونم بکنم؟